

پدران خویش علیهم السلام نقل نموده است که فرمود:

امیرالمؤمنین (ع) در راه با فردی از اهل ذمه همراه شد. ذمی به وی گفت: ای بنده خدا به کجا می روی؟ گفت: به کوفه می روم. هنگامیکه خواستند از یکدیگر جدا شوند حضرت چند قدم به همراه او رفت، ذمی گفت: مگر شما نمی خواستید به کوفه بروید؟ حضرت فرمود: بله. ذمی گفت: اما شما به راه خود نرفتید. حضرت فرمود: می دایم. گفت: با اینکه می دانید پس چرا بدنبال من آمدید؟ امیرالمؤمنین (ع) فرمود: این از آداب رفاقت و همراهی است که فرد، رفیق خود را چند قدم همراهی کند، پیامبر ما اینگونه به ما دستور فرموده. ذمی گفت: پیامبر شما اینگونه فرموده؟ فرمود: بله. ذمی گفت: بی گمان آنانکه از وی پیروی می کنند بنحاطر همین کارهای پسندیده است، من تو را گواه می گیرم که بر دین توام. شخص ذمی از همانجا به همراه امیرالمؤمنین (ع) آمد و چون آنحضرت را شناخت مسلمان شد^(۱).

۴۲ - باز در همان کتاب به سند خود از عبد الله بن قداح، از امام صادق (ع)

آمده است که فرمود:

دو مرد بر امیرالمؤمنین (ع) وارد شدند، آنحضرت برای هر یک از آنها یک تشکچه انداخت که روی آن بنشینند. یکی از آنها بر روی آن نشست و دیگری از

(۱) أن أمير المؤمنين (ع) صاحب رجلاً ذمياً، فقال له الذمي: أين تريد يا عبد الله؟ فقال: أريد الكوفة، فلما عدل الطريق بالذمي عدل معه أمير المؤمنين (ع) فقال له الذمي: ألسنت زعمت أنك تريد الكوفة؟ فقال له: بلى. فقال له الذمي: فقد تركت الطريق، فقال له: قد علمت. قال: فلم عدلت معي وقد علمت ذلك؟ فقال له أمير المؤمنين (ع): هذا من تمام حسن الصحبة أن يشيع الرجل صاحبه هنيئة إذا فارقه، وكذلك أمرنا نبينا (ص). فقال له الذمي: هكذا قال؟ قال: نعم. قال الذمي: لا جرم إنما تبعه من تبعه لأفعاله الكريمة، فأنا أشهدك أنني على دينك ورجع الذمي مع أمير المؤمنين (ع)، فلما عرفه أسلم. اصول کافی ۲/ ۶۷۰ كتاب العشرة، باب حسن الصحابه وحق الصحاب في السفر، حديث ۵.

نشستن امتناع کرد. حضرت به وی فرمود: بر روی آن بنشین نیکی را کسی جز
 الاغ رد نمی کند آنگاه فرمود: پیامبر خدا فرمود: هنگامیکه بزرگ قومی به نزد
 شما آمد او را احترام کنید^(۱).

۴۳ - کتاب مناقب از کتاب مختار تمار، از ابی مطر بصری روایت نموده که
 گفت: امیرالمؤمنین (ع) بر جایگاه خرما فروشان گذر می کرد چشمش به کنیزی
 افتاد که گریه می کرد، به کنیز فرمود: علت گریه تو چیست؟ گفت: مولایم مرا با
 یک درهم فرستاده تا خرما بخرم ولی خرمائی را که خریداری کرده بودم نپسندید،
 خرما را به نزد خرما فروش آوردم ولی او از پس گرفتن آن امتناع کرد، حضرت نزد
 خرما فروش رفته و فرمود:

«ای بنده خدا این یک خدمتگزار است و کاره ای نیست خرما را بگیر و
 درهمش را به او بازگردان» خرمافروش از جای بلند شد و با مشت به سینه
 حضرت زد. مردم اجتماع کردند و گفتند: این امیرالمؤمنین (ع) است: نفس مرد
 به شماره افتاد و رنگش زرد شد و خرما را گرفت و درهم را به کنیز باز گردانید،
 آنگاه گفت: ای امیرمؤمنان از من بگذر. حضرت فرمود: بسیار خرسند می شوم
 اگر خودت را اصلاح کنی.»

در کتاب فضایل احمد آمده است: «اگر حق مردم را بپردازد...»
 باز در داستان دیگر از آنحضرت (ع) منقول است که آنحضرت یک روز
 چند بار غلامش را صدا زد ولی پاسخی از او نشنید، بدنبال وی بیرون
 شد، او را در کنار در منزل یافت، به وی فرمود: «چه باعث شده که
 جواب من را نمی دهی؟» غلام گفت: از پاسخ دادن خسته شده ام و از

(۱) دخل رجلان علی امیرالمؤمنین (ع) فالتقی لکل واحد منهما وسادة فقعد علیها أحدهما وأبی الآخر.
 فقال امیرالمؤمنین (ع): اقعدها علیها، فإنه لایأبى الكرامة إلا حمار. ثم قال: قال رسول الله (ص): إذا
 أتاکم کریم قوم فأکرموه. اصول کافی ۲/۶۵۹، کتاب العشرة، باب اکرام الکریم، حدیث؟.

کیفر نکردن شما هم اطمینان دارم. حضرت فرمود: سپاس خدای را که مرا از کسائی قرار داد که خلق خدا از وی در امانند. تو در راه خدا آزادی...

باز در جریان دیگر علی(ع) در مسجد نماز صبح را اقامه می فرمود، ابن کواء [یکی از سران خوارج] از پشت سر آنحضرت این آیه را خواند «ولقد اوحى اليك والى الذين من قبلك لئن اشرکت لیحبطن عملک ولتکونن من الخاسرین»^(۱) [کنایه از اینکه آنحضرت نعوذ بالله مشرک شده است] علی(ع) بنخاطر احترام به قرآن لحظه ای ساکت ماند تا اینکه وی آیه را تمام کرد. آنگاه به قرائت خویش ادامه داد، ابن کواء باز آیه را تکرار کرد علی(ع) باز سکوت کرد و سپس به قرائت ادامه داد، باز ابن کواء آیه را تکرار کرد، علی(ع) باز سکوت کرد آنگاه این آیه را قرائت فرمود: فاصبر، ان وعد الله حق، ولا یستخفنک الذین لایوقنون - صبر کن که وعده خداوند حق است و افرادی که یقین ندارند تو را از موضع خود دور نکنند، آنگاه قرائت نماز را تمام کرد و رکوع بجای آورد...

باز یک روز ابوهریره نزد آنحضرت آمد و چیزی از آنحضرت طلب کرد - با اینکه در همان روز و روزهای قبل مطالبی علیه آنحضرت از وی شنیده شده بود - حضرت نیاز او را برآورده نمود. اصحاب آنحضرت وی را بر این کار مورد اعتراض قرار دادند، حضرت فرمود: «من حیا می کنم که نادانی او بر دانائی من و گناه او بر گذشت من و درخواست او بر بخشش من غلبه کند.» این روایت در بحار نیز آمده است^(۲).

(۱) زمر (۳۹) ۶۵.

(۲) مناقب ابن شهر آشوب ۳۷۹/۱؛ و بحارالانوار ۴۸/۴۱، تاریخ امیرالمؤمنین(ع) باب ۱۰۴، حدیث ۱.

۴۴ - باز در مناقب از کتاب های عقد [الفرید] و نزهة الابصار آمده است:

در جنگ جمل مالک اشتر مروان بن حکم را اسیر کرد، آنحضرت با سخنان تند وی را مورد عتاب قرار داد آنگاه آزادش نمود. عایشه نیز هنگامیکه به دست امیرالمؤمنین (ع) در جنگ جمل گرفتار آمد گفت: پیروز شدی گذشت کن! آنحضرت وی را در بهترین جهاز به همراه نمود و یا هفتاد زن بسوی مدینه فرستاد. همچنین عایشه برای عبد الله بن زبیر از طریق محمد بن ابی بکر امان خواست آنحضرت به وی و سایر کسانی که با وی بودند امان داد. و موسی فرزند طلحة بن عبید الله را نزد آنحضرت آوردند به وی فرمود: سه بار بگو استغفر الله و اتوب الیه، آنگاه وی را آزاد کرد و فرمود: هر چه اسلحه و چارپا در میان سپاه ما داری بگیر و به هر جا که می خواهی برو، و در زندگی آینده خود تقوی داشته باش و در خانه ات بنشین. این روایت به نقل از مناقب در بحار نیز آمده است^(۱).

۴۵ - در شرح ابن ابی الحدید معتزلی آمده است:

جریان کار عایشه را دانستید، اما چون علی (ع) بر وی پیروزی یافت وی را گرامی داشت و همراه با بیست نفر زن از زنان عبد القیس که به دستور علی (ع) عمامه بر سر خویش نهاده و شمشیر حمایل کرده بودند او را بسوی مدینه فرستاد. هنگامیکه قسمتی از راه را طی کردند عایشه آنحضرت را با سخنانی ناشایسته مورد اعتراض قرار داد و ابراز ناراحتی کرد و گفت: او با فرستادن این مردان و سپاهسانی که بر من گماشته مرا هتک حرمت کرده است؛ اما چون آنها به مدینه رسیدند زنان عمامه ها را برداشته و گفتند ما زن بودیم که به همراه

(۱) مناقب ابن شهر آشوب ۱/۲۸۱. و بحارالانوار ۴۱/۵۰ تاریخ امیرالمؤمنین (ع) باب حسن خلق

آنحضرت [باب ۱۰۴]، حدیث ۲.

تو اعزام شدیم.

و اما اهل بصره که با حضرت علی (ع) به جنگ برخاستند و با شمشیر رو در روی او و اولاد او ایستادند و به آنحضرت دشنام و ناسزا گفتند، چونکه وی بر آنان پیروزی یافت شمشیر از آنان برداشت و منادی وی در سرتاسر لشکرگاه فریاد زد: که به هیچ وجه فراریان را تعقیب نکنید و مجروح و اسیر را نکشید و کسیکه سلاح خود را بیاندازد در امان است و کسیکه به سپاه امام پناه بیاورد در امان است.

پس از پایان جنگ نیز آنحضرت متاعشان را نگرفت و فرزندانشان را اسیر نکرد. و از اموالشان چیزی به عنوان غنیمت تصرف نکرد. و اگر می خواست می توانست همه این کارها را انجام دهد، ولی او جز راه گذشت و عفو راه دیگری را برنگزید و به سنت پیامبر خدا (ص) در روز فتح مکه اقتدا نمود که آنحضرت (ص) نیز در شرایطی مردم مکه را مورد عفو قرار داد که هنوز آتش کینه ها به سردی نگرائیده و بدی ها فراموش نشده بود.^(۱)

۴۶ - انساب الاشراف بلاذری در جریان واقعه نهر روان می نویسد:

و علی (ع) همواره می فرمود: ما آنان را از فیعی محروم نمی کنیم و از وارد شدنشان به مساجد خداوند جلوگیری نمی نمائیم و تا هنگامیکه خونی نریخته اند و دست به کار حرامی نزده اند متعرض آنان نمی شویم.^(۲)

(۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲۳/۱.

(۲) إنا لا نمنعهم الفیء ولا نحول بینهم و بین دخول مساجد الله ولا نهیجهم مالم یسفکوا دماً و ما لم ینالوا محرماً. انساب الاشراف ۳۵۹/۲. در ارتباط با تنبیه مجرمین، قطع حقوق چیز خوبی نیست، فرض کن یک نفر چند روز زندان رفته، حقوقش را قطع می کنند، او را از مسجد بیرون می کنند، به سر کار راهش نمی دهند، بر فرض او هم مقصر باشد زن و بچه او چه گناهی کرده اند و چه کار باید بکنند؟

۴۷ - در مصنف ابن ابی شیبه به سند خود از کثیر بن نمر آمده است که

گفت :

من در نماز جمعه شرکت داشتم و علی بن ابی طالب بر منبر بود که مردی وارد شد و گفت: لاحکم الا لله - حکومت فقط برای خداست، آنگاه شخص دیگری بپاخواست و گفت: لاحکم الا لله، آنگاه افراد دیگری از اطراف مسجد بلند شده و همه با هم می گفتند لاحکم الا لله. آنحضرت با دست خویش به آنان اشاره کرد و فرمود: «بنشینید. بلی، حکومت جز برای خدا نیست، ولی این کلمه حقی است که از آن باطل اراده شده است، حکم خدا در باره شما نیز انتظار برده می شود. بدانید تا زمانیکه با ما هستید سه چیز را در مورد شما رعایت می کنیم. شما را از وارد شدن به مساجد خداوند که در آن ذکر خدا گوئید منع نمی کنیم، و تا زمانیکه دستهای شما همراه با دستهای ماست حقوق شما را از بیت المال قطع نمی کنیم، و تا هنگامیکه به جنگ با ما نپردازید با شما نمی جنگیم.» آنگاه حضرت شروع به خطبه خواندن فرمود.^(۱)

این روایت را بیهقی نیز در سنن خود از وی [کثیر بن نمر] نقل کرده است. باز بیهقی نظیر این روایت را به نقل از شافعی در مورد علی (ع) آورده است که می توان به آن مراجعه نمود.^(۲)

۴۸ - در وسائل از قرب الاسناد به سند خود از مسعدة بن زیاد، از جعفر

[امام صادق (ع)] از پدرش (ع) روایت نموده است که فرمود:

علی (ع) به افرادی که با وی به جنگ بر می خاستند نسبت شرک یا

(۱) اجلسوا. نعم، لاحکم الا لله، کلمة حق یتغی بها باطل، حکم الله ینتظر فیکم، الا ان لکم عندي

ثلاث خلال ماکنتم معنا: لعن تمنعکم مساجد الله ان یذکر فیها اسمه، ولا تمنعکم فیئاً ماکانت ایدیکم

مع ایدینا، ولا نقاتلکم حتی تقاتلوا. مصنف ابن ابی شیبه ۳۲۷/۱۵، کتاب الجمل، حدیث ۱۹۷۷۶.

(۲) ر، ک سنن بیهقی ۱۸۴/۸، کتاب فتال اهل بغی، باب القوم یظهرون رأی الخوارج.

نفاق نمی داد، بلکه می فرمود: «اینان برادران ما هستند که علیه ما شورش کرده اند»^(۱).

کتاب وسائل الشیعه ذیل این روایت می نویسد: «این روایت حمل بر تقیه می گردد» ولی به نظر ما این مطلب درستی نیست زیرا آنحضرت معامله مسلمانان با آنان (مخالفین سیاسی - نظامی خود) می نمود.

۴۹ - نظیر همین روایت را ابن ابی شیبہ در مصنف خویش آورده است، وی به سند خود از ابی البختری می نویسد:

از علی (ع) در ارتباط با اهل جمل پرسش شد که آیا اینان مشرک هستند؟ فرمود: اینان از شرک گریخته اند. گفته شد: آیا منافقند؟ فرمود: منافقین جز اندکی خدا را یاد نمی کنند. گفته شد: پس اینان چه هستند؟ فرمود: اینان برادران ما هستند که علیه ما شورش کرده اند^(۲).

ملاحظه می فرمائید که امیرالمؤمنین (ع) باچه سعد صدیقی با مخالفین خود برخورد می کند و چگونه کسانی که با وی مخالفت کرده و علیه وی لشکر کشی

(۱) «أَنَّ عَلِيًّا ع» لَمْ يَكُنْ يَنْسِبُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ حَرَبِهِ إِلَى الشَّرْكِ وَلَا إِلَى النِّفَاقِ، وَلَكِنَّهُ كَانَ يَقُولُ: «هَمْ إِخْوَانُنَا بَغَاوَا عَلَيْنَا. وَسَائِلُ ۱۱/۶۲، ابواب جهاد عدو، باب ۲۶، حدیث ۱۰. از این روایت استفاده می شود که انسان باید زبانش را حتی در برخورد با دشمن نگهدارد، افرادی که با زندانیان و یزهاکاران سرو کار دارند، اگر مرتب به آنها بگویند: برو گمشوا منافقاً دزدا خفه شو! و... آنها بدتر می شوند و در دل آنها عقده ایجاد می شود و می گویند آب که از سرگذشت چه یک نی چه صدنی، از نظر تربیت اسلامی نباید بر خورد ما یک برخورد شخصیت خرد کن و انتقامجویانه باشد، این روایات اینگونه به ما یاد می دهد. الف - م، جلسه ۲۹۶ درس.

(۲) سئل علي عن أهل الجمل، قال: قيل: أمشركون هم؟ قال: من الشرك فرؤا. قيل: أمنافقون هم؟ قال: إن المنافقين لا يذكرون الله إلا قليلاً. قيل: فما هم؟ قال: إخواننا بغوا علينا. مصنف ابن ابی شیبہ ۲۵۶/۱۵، کتاب الجمل، حدیث ۱۹۶۰۹.

کرده اند را مورد گذشت و عفو خویش قرار داده و حتی با عبارات غیر زننده از آنان یاد می کند.

۵۰ - در کتاب مناقب از زاذان [یکی از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) که گویا ایرانی

بوده] روایت کرده است:

آن حضرت (ع) در بازارها به تنهایی راه می رفت و گمشدگان را راهنمایی می فرمود و به ناتوانان کمک می کرد، گذرش بر فروشندگان کالا و بقالها می افتاد، قرآن را باز می کرد و می خواند تلک دار الاخره لجعلها...^(۱)

۵۱ - در کنز العمال از ابن عساکر، از زاذان روایت نموده است:

که علی (ع) در زمان حکومت خویش به تنهایی در بازارها راه می رفت و در همان حال افراد گمشده را راهنمایی می کرد و چیزهای گمشده را اعلام مینمود و ناتوانان را کمک می داد و بر فروشندگان کالا و بقالها عبور می کرد و قرآن را برای آنان باز می کرد و می خواند: تلک الدار الاخره لجعلها للذین لا یریدون علواً فی الارض ولا فساداً^(۲) و می فرمود: این آیه درباره افراد دادگستر و والیهای متواضع و صاحبان قدرت از سایر اقشار مردم نازل شده است.^(۳)

۵۲ - در کتاب جمل شیخ مفید از واقدی، از رجال وی آمده است که گفت:

چون امیرالمؤمنین (ع) خواست از بصره خارج شود عبد الله بن عباس را به

(۱) أنه «ع» كان يمشي في الأسواق وحده وهو ذاك يرشد الضال ويعين الضعيف ويمرّ بالبياع والبقال

فيفتح عليه القرآن ويقرأ: تلک الدار الاخره لجعلها... مناقب ابن شهر آشوب ۱/۳۷۲.

(۲) قصص (۲۸) / ۸۳.

(۳) أنه كان يمشي في الاسواق وحده وهو وال يرشد الضال وينشد الضال ويعين الضعيف ويمرّ بالبياع

والبقال فيفتح عليه القرآن ويقرأ: «تلک الدار الاخره لجعلها للذین لا یریدون علواً فی الارض

ولافساداً»، ويقول: نزلت هذه الآية في أهل العدل و التواضع من الولاة وأهل القدرة من سائر الناس

کنز العمال ۱۳/۱۸۰، کتاب فضایل از قسمت افعال، باب فضایل صحابه، حدیث ۳۶۵۲۸.

فرمانروائی آن منطقه گماشت و سفارشهایی به او نمود که از آن جمله این بود: ای ابن عباس! بر تو باد به تقوای الهی و عدالت نسبت به کسانی که بر آنان ولایت داری، و اینکه با گشاده روئی با مردم روبرو شوی و همه را در مجلس خود راه دهی و با همه بردبار باشی. و بپرهیز از غضب، که نشانهٔ بد شیطان است. و بپرهیز از هوای نفس که تو را از راه خدا بازمی دارد. و بدان آنچه تو را به خداوند نزدیک می کند همان تو را از آتش دور می سازد. و آنچه تو را از خدا دور می کند به آتش نزدیک می نماید. و خدا را بسیار یاد کن و از غافلان مباش. پیش از این نظیر این وصیت از نهج البلاغه گذشت^(۱).

۵۳ - در وسائل از شهید ثانی در رساله الغیبه، به سند خود از نوفلی، آمده است که گفت: نزد امام جعفر صادق (ع) بودم که غلام عبد الله نجاشی وارد شد سلام کرد و نامه ای از نجاشی را به دست آنحضرت داد، آنحضرت نامه را گشود و خواند، در سطر اول آن آمده بود: بسم الله الرحمن الرحيم ... من به فرمانروائی اهواز گرفتار آمدم ای سید و مولای من اگر صلاح می دانید مرا راهنمایی نموده یا دستور العمل و الگوئی را برای من بیان فرمائید... حضرت در پاسخ وی نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم... بدانکه من مطالبی را به تو گوشزد می کنم که اگر بدان عمل کنی از آنچه از آن می ترسی رهائی می یابی، بدانکه رهائی تو در این کار این است که خونهای مردم را محفوظ نگاهداری و به آزار دوستان خدا دست نیالائی. و با مردم مهربان باشی و با آنان مدارا و خوش رفتاری کنی، فرمخو

(۱) یا ابن عباس، علیک بتقوی الله والعدل بمن ولیت علیه وأن تبسط للناس وجهک و توسع علیهم مجلسک وتسعهم بحلمک. وإیاک والغضب، فإنه طيرة الشيطان. وإیاک والهوى، فإنه یصدک عن سبیل الله. واعلم أن ماقرّبک من الله فهو مباعدک من النار، وماباعدک من الله فمقرّبک من النار. واذکر الله کثیراً ولا تکن من الغافلین. کتاب جمل/ ۲۲۳. و نهج البلاغه، فیض / ۱۰۸۰، لحد / ۴۶۵، نامه ۷۶.

باشی بدون آنکه ضعف نشان دهی و قاطع و استوار باشی بدون اینکه زورگویی کنی، با آنکس که تو را بدین کار منصوب کرده و با فرستادگانش مدارا کن، برای گشایش زندگی مردم تلاش نما و آنان را با مواضع حق و عدل آشنا کن. انشاء الله. و همواره از بدگویان و سخن چینان برحذر باش، مبادا اینگونه افراد خود را به تو نزدیک کنند. و مبادا خداوند روزی شبی را بر تو ببیند که تو از آنان رشوه و یا انحراف از حقی را قبول کرده باشی، که بر تو غضب خواهد گرفت و...» این روایت طولانیست و می توان به متن کامل آن مراجعه نمود^(۱).

۵۴ - در تحف العقول از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود:

بهترین فرمانروایان کسی است که سه خصلت را دارا باشد: مهربانی، سخاوت و عدالت. و پسندیده نیست فرمانروا در سه چیز کوتاهی کند: در نگهداری از مرزها، رسیدگی به احوال ستمدیدگان، و برگزیدن افراد نیک برای کارها... سه چیز است که فرمانروا باید نسبت به همه مردم خاصه و عامه رعایت کند:

(۱) بسم الله الرحمن الرحيم... واعلم اني سأشير عليك برأيي إن أنت عملت به تخلصت مما أنت متخوفه، واعلم أن خلاصك مما بك (ونجاتك خ. ل) من حغن الدماء وكف الأذى عن أولياء الله، والرفق بالرعية، والتأني وحسن المعاشرة مع لين في غير ضعف، وشدّة في غير عنف، ومداراة صاحبك، ومن يرد عليك من رسله، وارفق فتق رعيّتك بأن توقفهم على ما وافق الحق والعدل إن شاء الله. وإياك والسعاة وأهل النمائم، فلا يلتزقن بك أحد منهم. ولا يراك الله يوماً وليلة وأنت تقبل منهم صرفاً ولا عدلاً فيسخط الله عليك...» وسائل ۱۲/۱۵۱، ابواب مالکیت به باب ۴۹، حدیث ۱ به نقل از رساله الغیبه ۱۲۲/۱. در این روایت وظیفه کسانی که در حکومت های غصبی مسئولیت و یا ریاستی دارند مشخص شده است، در چنین شرایطی اینان باید ضمن رعایت تقیه و توجه به سخن چینی جاسوسان رابطه خود را با امام به حق و مردم حفظ کنند و ضمن عطف با مردم رعایت اخلاق اسلامی از ریخته شدن خونهای به ناحق و آزار و اذیت اولیاء الله توسط عمال حکومت جلوگیری نمایند. (مقرر)

پاداش دادن به نیکوکار تا در نیکی کردن تشویق شود، پوشاندن گناه خطاکار تا از خطای خویش توبه نموده و باز گردد و احسان و انصاف با همه مردم.^(۱)

۵۵. در اصول کافی به سند صحیح از معاویة بن وهب آمده است که گفت: به آنحضرت [امام صادق(ق)] عرض کردم: ما با معاشرین خویشاوندان خویش که بر امر ما نیستند [شیعه نیستند] چگونه رفتار کنیم حضرت فرمود: به پیشوایانی که به آنها اقتدا نموده اید نگاه کنید و همانگونه عمل کنید که آنان عمل می کنند، به خدا سوگند آنان از بیمارانشان عیادت می کنند. در تشییع جنازه آنان حاضر می شوند به نفع و علیه آنان شهادت می دهند، و امانت را به آنان باز می گردانند.^(۲)

۵۶ باز در همان کتاب به سند صحیح از معاویة بن وهب آمده است که گفت: به امام صادق(ع) عرض کردم ما با خویشاوندان خویش و سایر مردم که

(۱) أفضل الملوك من اعطي ثلاث خصال: الرأفة، والجود، والعدل. وليس يُحب للملوك أن يفرطوا في ثلاث: في حفظ الثغور وتفقد المظالم، واختيار الصالحين لأعمالهم... ثلاثة تجب على السلطان للمخاصمة والعمامة: مكافأة المحسن بالإحسان ليزدادوا رغبة فيه، وتفقد ذنوب المسيء ليتوب ويرجع عن غيئه، تألفهم جميعاً بالإحسان والإنصاف. مخف العقول / ۳۱۹. اینکه فرموده افراد صالح را برای کارها برگزینند، بدین معنا است که برای اداره کارها صلاحیت و لیاقت داشته باشند، برخی افراد ممکن است خوب باشند ولی برای پیش نمازی خوب باشند با صداقت و با تقوی باشند اما قدرت اداره کار را نداشته باشند، هر کاری متناسب با کیفیت خود افراد متناسب را می طلبد. الف - م، جلسه ۲۹۶ درس.

(۲) تنظرون إلى أئمتكم الذين تقتلون بهم فتصنعون ما يصنعون فوالله إنهم ليعودون مرضاهم ويشهدون جنازتهم و يقيمون الشهادة لهم وعليهم ويؤتون الأمانة إليهم. اصول کافی ۶۳۶/۲، کتاب العشرة، باب ما يجب على المعاشرة. حدیث ۴. این روایت مضمومه است و مشخص نیست که معاویة بن وهب این روایت را از چه کسی نقل کرده است، به قرینه روایت بعدی مشخص می شود که این دو روایت یکی است و این روایت نیز از امام صادق(ع) است. الف - م، جلسه ۲۹۶ درس.

[اهل مذهب ما نیستند و] با ما همنشینی و معامله و معاشرت دارند، چگونه رفتار کنیم؟ فرمود:

امانتشان را به آنان باز گردانید به نفع یا علیه آنان شهادت دهید، از بیمارانشان عیادت کنید و بر جنازه آنان حاضر شوید^(۱).

و روایات دیگری که در این زمینه وارد شده است.

در پایان این مبحث بجاست روایتی که پس از گردآوری این روایات بدان دست یافتیم و به مضمون دو روایت «مسعدة» و «ابی البختری» [روایت شماره ۴۸ و ۴۹] ناظر است را یادآور شوم، و آن روایت این است:

عیاشی در تفسیر سوره اعراف به سند خود آورده است که گفت: مردی از اهل شام خدمت علی بن حسین امام زین العابدین (ع) رسید و گفت: شما علی بن حسین هستید؟ فرمود: بلی گفت: پدر شما بود که مؤمنان را کشت؟ امام زین العابدین (ع) گریست، آنگاه چشمان خود را پاک کرد و فرمود: وای بر تو! چگونه به این نتیجه رسیدی که پدر من مؤمنان را کشت؟ گفت: از گفتار خود وی که گفت: اینان برادران ما بودند که علیه ما شورش کردند و ما بنحاطر شورشگری آنان با آنان جنگیدیم. حضرت فرمود: وای بر تو! آیا قرآن نخوانده ای؟ گفت بلی. فرمود: این آیه شریفه را: «والی مدین اخاهم شعیبا - و فرستادیم بسوی شهر مدین برادر آنان شعیب را» - و نیز این آیه شریفه: «والی ثمود اخاهم صالحاً - و فرستادیم به سوی ثمود برادر آنان صالح را» آیا اینان برادر دینی بودند یا اینکه فقط هم قبیله بودند؟

آن مرد گفت: آنان یک دین نداشتند بلکه هم قبیله بودند. حضرت فرمود: پس اینان برادران آنان در قبیله بودند نه برادران آنان در دین» آن شخص گفت: اکنون

(۱) تَوَدُّونَ الْأَمَانَةَ إِلَيْهِمْ وَتَقِيمُونَ الشَّهَادَةَ لَهُمْ وَعَلَيْهِمْ وَتَعُودُونَ مَرْضَاهُمْ وَتَشْهَدُونَ جَنَائِزَهُمْ. اصول کافی

۲/۶۳۵، کتاب العشرة، باب ما یجب من المعاشرة حدیث ۲.

مشکل مرا حل نمودی، خداوند مشکل شما راه حل نماید^(۲۸).

(۱) جاء رجل من أهل الشام إلى علي بن الحسين «ع» فقال: أنت علي بن الحسين؟ قال: نعم. قال: أبوك الذي قتل المؤمنين؟ فبكى علي بن الحسين «ع» ثم مسح عينيه فقال: ويلك! كيف قطعت علي أبي أنه قتل المؤمنين؟ قال: قوله: إخواننا قد بغوا علينا، فقاتلناهم على بغيتهم. فقال: ويلك! أما تقرأ القرآن؟ قال بلى. قال: فقد قال الله: «والى مدین أخاهم شعيباً»، «والى ثمود أخاهم صالحاً»؛ فكانوا إخوانهم في دينهم أو في عشيرتهم؟ قال له الرجل: لا، بل في عشيرتهم. قال: فهؤلاء إخوانهم في عشيرتهم، وليسوا إخوانهم في دينهم. قال: فرجت عني، فرج الله عنك. تفسير عياشي ۲/ ۲۰. آيات به ترتیب: اعراف (۷) / ۸۵، هود (۱۱) / ۸۴، عنكبوت (۲۹) / ۳۶، هود (۱۱) / ۶۱.

(۲) با توجه به آیات و روایاتی که خوانده شد ویژگیهای اخلاقی و منش اجتماعی مسئولین و کارگزاران نظام اسلامی و در رأس آنان حاکم و رهبر را می توان به شکل زیر دسته بندی نمود:

- ۱ - مهربانی و عطوفت با مردم.
- ۲ - پرهیز از خشونت و پرخاشگری.
- ۳ - دوری از افراد نادان و تنگ نظر.
- ۴ - نگهداری خویش به هنگام خشم و غضب.
- ۵ - خوش بین بودن نسبت به افراد جامعه مگر در مواردی که خلاف آن ثابت شود.
- ۶ - علاقه مفرط به اصلاح و هدایت افراد و پیشرفت جامعه.
- ۷ - تواضع و فروتنی با زیردستان.
- ۸ - مقاومت در مشکلات و تحمل فشارها و سختی ها.
- ۹ - مشورت با مردم در مسائل مربوط به آنان.
- ۱۰ - قاطعیت در امور اجرایی پس از مشورت و تصمیم گیری.
- ۱۱ - سرفرازی و غرور در برابر دشمن و پیروی نکردن از کفار و بیگانگان.
- ۱۲ - آغاز نمودن اصلاح جامعه از خویش و نزدیکان و آشنایان.
- ۱۳ - اعتماد به نفس و بی توجهی به وسوسه خناسان و تفرقه افکنان.
- ۱۴ - احترام قائل شدن برای افراد و گذشت بزرگوارانه از لغزشهای آنان.
- ۱۵ - وفاداری در رفاقت و دلجوئی و احوالپرسی از یاران و دوستان به هنگام قدرت.

- ۱۶ - ارزش قائل شدن برای کارهای نیک و تشویق نیکوکاران.
- ۱۷ - نکوهیده شمردن کارهای ناپسند و تنبیه گناهکاران.
- ۱۸ - جز بر پایه تقوی ارزش قائل نشدن برای خویش و دیگران.
- ۱۹ - گسترش عدالت اجتماعی و با یک چشم نگاه کردن به زیر دستان.
- ۲۰ - برخورد نیک با بدکاران به انگیزه به راه راست کشاندن آنان.
- ۲۱ - تطبیق زندگی خویش با زندگی تهیدستان و بیچارگان.
- ۲۲ - شرکت در غم و شادی مردم و رفتن به عیادت مریضان.
- ۲۳ - رفتار و عمل بگونه ای که طمع ستمگران و مستکبران را برنینگیزد و موجب ناامیدی بیچارگان و مستضعفان نشود.
- ۲۴ - همیشه و در هر حال به یاد خدا بودن.
- ۲۵ - در خوشنودی و غضب فقط حق را گفتن.
- ۲۶ - پس از پیروزی گذشت نمودن و از دشمنان دیرین انتقام نکشیدن.
- ۲۷ - با غیر مسلمانان در پناه اسلام با مهربانی و عدل و انصاف و اصول انسانی رفتار کردن.
- ۲۸ - به بزرگان و افراد با شخصیت هر قوم و ملتی احترام گذاشتن.
- ۲۹ - منع نکردن مخالفین از حقوق اجتماعیشان به صرف مخالف بودن با مسئولین و حتی حکومت.
- ۳۰ - رعایت کرامت انسانی در برخورد با افراد مخالف و ناراضی و از بین بردن زمینه های اتهام
- ۳۱ - پیش از ارتکاب جنایت قصاص نکردن.
- ۳۲ - مراتب دشمنی را در نظر گرفتن و به اندک بهانه ای انگ شرک و نفاق به مخالفان نزدن.
- ۳۳ - از افراد با ایمان و با لیاقت که توان انجام کارها را دارند در مسئولیتها استفاده کردن.
- ۳۴ - و بطور خلاصه متخلق بودن به اخلاق پسندیده و خصایل ویژه ای نظیر: گذشت، سخاوت توجه به مردم، نزاکت و ادب اجتماعی، سبقت در سلام، حیاء و عفت در گفتار، امانتداری و ...
- ۳۵ - ونیز دوری از خصالت های زشت و نکوهیده ای نظیر: تنگ نظری، پست همتی، به رخ کشیدن ضعف های دیگران، خودنمایی، زیاده خواهی، تمآق دوستی، حرمت شکنی و ... و ویژگیهای دیگری که می توان از آیات و روایات استفاده نمود. (مقرر).

فصل دوم:

ضرورت تماس مستقیم رهبر با مردم

[در ارتباط با این موضوع که رهبر و مسئولین خود را نباید از دسترس مردم دور نگاهدارند روایاتی وارد شده که یادآور می شویم:]

۱ - در بحار از عیون اخبار الرضا به سند خود از حسین بن علی (ع) از پدر خویش روایت شده که در وصف پیامبر (ص) می فرمود:

چون پیامبر (ص) به منزل خویش وارد می شد وقت خود را به سه قسمت تقسیم می کرد یک قسمت برای خدا، یک قسمت برای خانواده و یک قسمت برای خودش. انگاه قسمت خود را به دو قسمت تقسیم می کرد نیمی برای خود و نیمی برای مردم می گذاشت که در آن ساعت مطالبی را برای نزدیکان می فرمود تا آنان مطالب را به دیگران برسانند و چیزی را از ایشان مخفی نمی کرد.

و سیره آنحضرت در ساعت رسیدگی به امر امت این بود که اهل فضل را مقدم می داشت و وقت خود را به نسبت فضیلتشان در دین تقسیم می نمود، برخی دارای یک حاجت بودند، برخی دو حاجت برخی حاجت های زیادتری داشتند، حضرت به رفع آنها می پرداخت و آنها را به کارهایی که به صلاح آنان بود راهنمایی می فرمود. و اما سایر مردم نیز حال آنها را جویا می شد و آنان را از مسائل مطلع می کرد و می فرمود اینان که حضور دارند مطالب را به افرادی که غایب هستند برسانند. و می فرمود: حاجت و نیاز کسی را که خود توانائی رساندن نیاز خود را ندارد به من برسانید، همانا کسیکه نیاز نیازمندی را که خود توانائی رساندن نیاز خود را به سلطان [حاکم] ندارد به وی برساند خداوند

گامهای او را در روز قیامت استوار می‌دارد.^(۱)

نظیر این روایت در کنز العمال نیز از هندبن ابی هاله آمده است.^(۲) مرحوم مجلسی در بحار در توضیح این روایت می‌نویسد: اینکه فرمود: «مطالبی را برای نزدیکان می‌فرمود تا به دیگران برسانند» معنای آن این است که درین ساعت به نزدیکان اعتماد می‌کرد که آداب و علوم و فرمایشات آنحضرت را به عموم مردم برسانند. و قول دیگری در این زمینه هست که آنحضرت پس از اینکه برای نزدیکان جلسه می‌گذاشت با عموم مردم نیز ملاقات و گفتگو می‌فرمود:

۲ در نهج البلاغه در نامه آنحضرت به مالک اشتر آمده است:

اما بعد، هیچگاه خود را زمانی طولانی از مردم پنهان مدارا چرا که دور بودن زمامداران از چشم رعایا خود موجب نوعی محدودیت و بی‌اطلاعی نسبت به امور مملکت است. و این چهره پنهان داشتن زمامداران، آگاهی آنها را از مسائل نهانی قطع می‌کند. در نتیجه بزرگ در نزد آنان کوچک و کوچک، بزرگ، کار نیک، زشت؛ و کار بد، نیکو، و حق با باطل آمیخته می‌شود. چرا که زمامدار بهر حال بشر است و اموری که از او پنهان است نمی‌داند. از طرفی حق، همیشه علامت مشخصی ندارد تا بشود راست را از دروغ تشخیص داد، از این گذشته تو

(۱) إذا أوی إلى منزله جزاً دخوله ثلاثة أجزاء: جزء لله، وجزء لاهله، وجزء لنفسه. ثم جزاً جزءه بينه وبين الناس فيرد ذلك بالخاصة على العامة، ولا يدخر عنهم منه شيئاً. وكان من سيرته في جزء الأمة إيشار أهل الفضل بإذنه وقسمه على قدر فضلهم في الدين، فمنهم ذو الحاجة، ومنهم ذو الحاجتين، ومنهم ذو الخوائج، فيتشاكل بهم ويشغلهم فيما أصلحهم والأمة: من مسالته عنهم، إخبارهم بالذي ينبغي، ويقول: ليبلغ الشاهد منكم الغائب، وأبلغوني حاجة من لا يقدر على إبلاغ حاجته، فإنه من أبلغ سلطاناً حاجة من لا يقدر على إبلاغها ثبت الله قدميه يوم القيامة. الحديث بحار الأنوار ۱۶/۱۵۰، تاريخ پیامبر (ص) باب اوصاف آنحضرت، حدیث ۴.

(۲) ر، ک. کنز العمال ۷/۱۶۲، قسمت افعال، کتاب شمایل، باب فی رحلیته (ص) حدیث ۱۸۵۳۵.

از دو حال خارج نیستی یا مردی هستی که خود را آماده جانبازی در راه حق ساخته ای؟ بنابراین نسبت به حق واجبی که باید پردازی، یا کار نیکی که باید انجام دهی، چرا خود را در اختفا نگه می داری؟! یا مردی هستی بخیل و تنگ نظر، در این صورت مردم چون ترا نبینند مأیوس می شوند و از حاجت خواستن صرف نظر می کنند. با اینکه بیشتر حوائج مراجعان برای تو چندان زحمتی ندارد، مانند شکایت از ستمی، یا درخواست انصاف در معامله ای^(۱).

نظیر این روایت نیز در کنز العمال از ابن عساکر و دینوری آمده است^(۲).

۳ - باز در همان کتاب در نامه آنحضرت به قثم بن عباس که کارگزار آنحضرت در مکه بود آمده است:

اما بعد، حج را برای مردم اقامه کن و آیام الله را به آنان گوشزد نما، صبح و عصر در میان مردم بنشین و به پرسشهای آنان پاسخ بده و نادانان را بیاموز و با دانشمندان مذاکره کن و واسطه ای بین خود و مردم جز زبان خویش قرار مده و دربانی جز چهره خود نداشته باش. و هرگز حاجتمندی را از ملاقات خود محروم مکن، زیرا اگر حاجتمندی ابتدا ناامید از در خانه تو برگردد بر آوردن

(۱) و أما بعد، فلاتطولن احتجاجک عن رعیتک، فان احتجاج الولاة عن الرعية شعبة من الضيق وقلة علم بالأمور، والاحتجاج منهم يقطع عنهم علم ما احتجوا دونه فيصغر عندهم الكبير، ويعظم الصغير، ويقبح الحسن، ويحسن القبيح ويشاب الحق بالباطل، وإتما الوالي بشر لا يعرف ماتواری عنه الناس به من الأمور، وليست على الحق سمات تعرف بها ضروب الصدق من الكذب، وإنما أنت أحد رجلين: إما امرؤ سخت نفسک بالبذل في الحق، فقيم احتجاجک؟ من واجب حق تعطيه، أو فعل کریم تسديه؟ أو مبتلى بالمنع. فما أسرع كف الناس عن مسألتک إذا أسوا من بئلك. مع أن أكثر حاجات الناس إليك مما لا مؤونة فيه عليك من شكاة مظلمة أو طلب إنصاف في معاملة. نهج البلاغه، فیض ۱۰۲۴/، لیح/۴۴۱، نامه ۵۳.

(۲) ر. ک، کنز العمال ۱۳/۱۸۵، قسمت افعال، کتاب فضایل، باب فضایل صحابه، حدیث ۳۶۵۵۳.

حاجت او در زمانهای بعد، کار قابل ستایشی نیست^(۱).

۴ - در بحار از امالی صدوق به سند خود از امام صادق(ع) روایت شده است که فرمود:

کسیکه امری از امور مسلمانان را به عهده بگیرد و با عدالت رفتار کند و در خانه خود را به روی مردم بگشاید و شر خود را از سر مردم بر گیرد، و مشکلات مردم را حل و فصل نماید، حق او بر خداوند - عزوجل - است که در روز قیامت وی را از ترس و هول در امان دارد و در بهشت واردش سازد^(۲).

۵ - باز در همان کتاب از خصال به سند خود از هشام بن معاذ روایت شده که گفت: امام باقر(ع) بر عمر بن عبد العزیز [بهترین خلیفه بنی امیه] وارد شد و او را موعظه نمود، از جمله مواعظ آنحضرت(ع) این بود که فرمود:

ای عمرا درها را بگشا، و حجابها را بر چین، به یاری مظلوم بشتاب و آنچه بظلم [از مردم گرفته شده] برگردان^(۳).

(۱) أما بعد، فأقم للناس الحج، وذکرهم بأیام الله، واجلس لهم العصرین، فأفت المستفتی، وعلم الجاهل، وذاکر العالم، ولا یکن لک إلی الناس سفیر إلا لسانک، لا حاجب إلا وجهک، ولا تحجبن ذأ حاجة عن لقائک بها، فإنها إن ذیدت عن أبواک فی أول وردها لم تحمد فیما بعد علی قضائها. نهج البلاغه، فیض ۱۰۶۲/، لح ۴۵۷/، نامه ۶۷.

در متن عربی این نامه، واژه «عصران» به بمعنی صبحگاه و شامگاهان، «ان ذیدت» اگر نیاز افتد و «ورد» یا کسر واو به معنی وارد شدن است.

(۲) من تولی امرأ من أمور الناس فعدل، وفتح بابه ورفع شره، ونظر فی أمور الناس کان حقاً علی الله - عزوجل - أن یؤمن روعته یوم القیامة ویدخله الجنة. بحار الانوار ۳۴۰/۷۲ (چاپ ایران ۳۴۰/۷۵) کتاب العشره، باب ۸۱، حدیث ۱۸.

(۳) دخل الباقر(ع) علی عمر بن عبد العزیز فوعظه وکان فیما وعظه: یا عمر افتح الأبواب، وسهل الحجاب، وانصر المظلوم، ورد المظالم. بحار الانوار ۳۴۴/۷۲ (= چاپ ایران ۳۴۴/۷۵) کتاب العشره، باب احوال ملوک وامراء، حدیث ۳۶.

۶ - باز در همان کتاب از ثواب الاعمال به سند خود از ابن نباته، از امیر المؤمنین (ع) روایت نموده که فرمود:

هر فرمانروائی که خود را از نیازهای مردم نهان دارد خداوند در روز قیامت خویش را از نیازهای وی نهان می‌دارد، و اگر هدیه بگیرد خیانتکار است و اگر رشوه بگیرد مشرک است^(۱).

۷ - در مسند احمد به سند خود از عمرو بن مرّه جهنی نقل می‌کند که وی به معاویه گفت: ای معاویه من از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود:

هر پیشوا یا فرمانروائی در منزل خویش را بر نیازمندان و تهیدستان و بیچارگان نمی‌بندد مگر اینکه خداوند عزوجل درهای آسمان را بر روی نیازمندیها و تهیدستی‌ها و بیچارگیهای وی می‌بندد^(۲).

۸ در کنز العمال آمده است:

کسی که خداوند مسئولیتی از امور مسلمانان را به عهده وی نهاده است ولی او خود را از نیاز و کمبود و نداری آنها بپوشاند خداوند در روز قیامت از نیاز و کمبود و نداری وی نظر رحمت خویش را می‌پوشاند^(۳) (این روایت را ابن سعد و بغوی نیز، از ابی مریم روایت کرده‌اند).

(۱) آیما وال احتجب عن حوائج الناس احتجب الله يوم القيامة عن حوائجه، وإن أخذ هدية كان غلواً، وإن أخذ رشوة فهو مشرك. بحارالانوار ۳۴۵/۷۲ (= چاپ ایران ۳۴۵/۷۵)، کتاب العشره باب احوال ملوک و امراء، حدیث ۴۲.

(۲) ما من إمام أو وال يغلق بابه دون ذوي الحاجة والخلّة والمسكنة إلا أغلق الله - عزوجل - أبواب السماء دون حاجته وخلّته ومسكنة. مسند احمد ۲۳۱/۴.

(۳) من ولّاه الله شيئاً من أمور المسلمين فاحتجب دون حاجتهم وخلّتهم وقرهم احتجب الله عنه يوم القيامة دون حاجته وخلّته وقره. كنز العمال ۳۵/۶، قسمت اقوال، كتاب الاماره، باب اول، حدیث ۱۴۷۳۹. نظیر همین روایت است حدیث ۱۴۷۴۰. و روایات دیگری در همین باب.

۹ - باز در همان کتاب آمده است:

کسیکه کاری از مسلمانان را به عهده گرفته است ولی از مسلمانان ضعیف و نیازمندان خود را بپوشاند، خداوند در روز قیامت [رحمت] خویش را از وی بپوشاند^(۱).

(این روایت را احمد و طبرانی، از معاذ روایت کرده اند).

۱۰ - باز در همان کتاب از علی (ع) روایت نموده است که فرمود:

سه خصلت است که اگر در پیشوایان یافت شود سزاوار است پیشوائی باشند که به امانت داری شناخته شوند [۱] - آنگاه که در حکمرانی خویش عادل باشند [۲] - از دسترسی رعیت خویش خود را نهان نکنند، [۳] - دستورات کتاب خدا را بر نزدیک و دور یکسان پیاده نمایند^(۲) (این روایت از دیلمی نیز روایت شده است).

۱۱ - در مسند زید از علی (ع) روایت شده که فرمود: پیامبر خدا (ص) فرمود:

هر فرمانروائی که از نیازمندیهای مردم خود را می پوشاند؛ خداوند [رحمت] خود را از وی در روز قیامت می پوشاند^(۲).

خلاصه کلام اینکه مقتضای این دسته از روایات این است که امام نباید بطور کلی خود را از دسترس مردم دور نگه دارد و مراد از مردم همه طبقات و قشرهای

(۱) من ولی من امر المسلمین شیئاً فاحتجب عن ضعفه المسلمین وأولی الحاجة احتجب الله عنه يوم

القیامة. کنز العمال ۳۶/۶، کتاب الاماره، قسمت اقوال باب ۱، حدیث ۱۴۷/۴۲.

(۲) ثلاثة من كن فيه من الائمة صلح ان يكون اماماً اضطلع بأمانته: إذا عدل في حكمه، ولم يحتجب

دون رعيتيه، وأقام كتاب الله - تعالى - في القريب والبعيد. كنز العمال ۷۶۴/۵، کتاب الاماره، قسمت

افعال، باب ۲، حدیث ۱۴۳۱۵.

(۳) أيما وال احتجب من حوائج الناس احتجب الله منه يوم القیامة. مسند زید ۳۲۳/، کتاب السیر، باب

طاعة الامام.

مختلف جامعه می باشند مگر اینکه مانع خاص با شرایط ویژه ای باشد که افراد یا طبقات بخصوص نتوانند با حاکم اسلامی ملاقات نمایند چنانچه از برخی روایات هم این معنی استفاده می شود.

در پایان این فصل بجاست دو سخن در این زمینه از خلیفه دوم یادآور شوم:
[۱] - در مصنف عبدالرزاق صنعانی، از معمر و او عاصم بن ابی النجود نقل می کند که گفت:

عمر بن خطاب هنگامیکه کارگزاران خویش را می فرستاد با آنان شرط می کرد که سوار یا بو نشوید و غذای گران قیمت نخورید و لباس لطیف نپوشید، و درهای خویش را به روی نیازهای مردم نبندید. که اگر یکی از این کارها را انجام دهید مستوجب مجازات می باشید. آنگاه آنان را مشایعت می کرد و هنگامیکه می خواست خداحافظی کند می گفت: من شما را بر خون و آبرو و اموال مسلمانان مسلط نکرده ام، من شما را فرستادم تا بر آنان غا ز بپادارید و اموال عمومی آنان را بین آنان تقسیم کنید و به عدالت بین آنان حکم برانید، و اگر چیزی بر شما مشکل شد آنرا به من گزارش کنید^(۱) ...

[۲] - و در کنز العمال، از ابراهیم آورده است که گفت:

هنگامیکه عمر فرمانروائی را به منطقه ای می گماشت، چون پیک و یا قافله ای از آن منطقه می آمد از وی می پرسید: فرمانروای شما چگونه است؟ اگر برده و بینوائی مریض شد به عیادت او می رود؟ آیا تشییع جنازه می کند؟ در منزل او چگونه است؟ آیا بامردم خوشرفتاری می کند؟ اگر می گفتند: در منزل او بر روی مردم گشوده است. خوش رفتار است، به دیدار بینوایان می رود، او را در

(۱) المصنف ۱۱/۳۲۴، باب الامام راع، حدیث ۲۰۶۶۲.

مسئولیت خویش باقی می گذاشت والّا پیکری را برای بر کناری او
می فرستاد. ^(۱)

(۱) کنز العمال ۵/۷۷۰، کتاب الخلافه مع الاماره، قسمت افعال، باب ۲، حدیث ۱۴۳۳۶. در پایان این قسمت چند نکته را تذکر میدهم: یکی اینکه چنانچه خواندیم سیره معتبره پیامبر اکرم (ص) و ائمه علیهم السلام بر این بوده که اجازه می داده اند افراد خدمت آنها برسند و حرفهای خود را بزنند، در آن زمانها یهودی بوده، زرتشتی بوده، مذاهب مختلف بوده اند و خدمت پیامبر (ص) و سایر ائمه علیهم السلام می رسیده اند و حرفهای خود را می زده اند، گاهی به من اشکال می شود که چرا اجازه می دهید که فلان شخص مثلاً خدمت شما برسد، من یک طلبه هستم. من خودم گفته ام که اگر کسی آمد به خانه من چه طرفدار این آقا باشد چه طرفدار آن آقا باشد، غنی باشد یا فقیر باشد، عالم باشد یا غیر عالم باشد، حق دارد که ملاقات کند و حرفش را بزند، هیچکس چه از افراد بیت من چه غیر از افراد بیت من حق ندارد بگوید چرا فلانی آمده حرفش را بزند، این اشتباه است، روش پیامبر اکرم (ص) این بوده که با اقشار مختلف جامعه تماس داشته، البته انسان باید استقلال فکر داشته باشد ولی باید حرفهای مختلف را بشنود و بهترین آنها را عمل کند، خداوند متعال می فرماید «فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه».

نکته دوم اینکه افرادی که اینجا رفت و آمد می کنند، این گونه نباشد که اینجا بنشینند و علیه این یا آن حرف بزنند و غیبت افراد را بکنند. من به افراد بیت خودم گفته ام، به افرادی که می آیند اینجا احترام کنید، با اخلاق اسلامی با همه برخورد نمائید، اگر کسی با من مخالف است و حتی به من فحش هم می دهد حق ندارید به وی بی احترامی کنید، و به آنان گفته ام الان زمان انتخابات است، من راضی نیستم که از تلفن و امکانات دفتر به نفع این آقا یا آن آقا استفاده شود.

نکته سوم اینکه: در اختلاف نظرها اصولاً مسأله اشخاص نباید مطرح باشد، منطق، روش و طرز فکرها مطرح است که باید مورد نقد و بررسی و گفتگو باشد، اگر ما بخواهیم شخصی را به عنوان شخصی تأیید و یا رد کنیم، بر خلاف منطق اسلام است در آن آیه شریفه هم که می فرماید: «ان جائکم فاسق بنیاء فتبینوا» - باز اسم شخص مطرح نیست، ملاک بررسی درستی یا نادرستی گفتاری است که گفته شده و روشن است که اگر متعرض شخص شدید او هم متعرض شما می شود و مسائل شخصی مطرح می شود و تازه همین هم نباید با فحش و بدگویی همراه باشد، همیشه خط کج

فصل سوم

سیره رهبری در خوراک و لباس و بی اعتنائی به دنیا

[در این فصل نیز گزیده ای از گفتار پیشوایان معصومین (ع) را یادآور می شویم:]

۱ - در نهج البلاغه آمده است:

... و اینچنین است کسی که دنیا در چشمش بزرگ جلوه نموده و موقعیت آن در قلبش بزرگ قرار گرفته، آنرا بر خدا مقدم می دارد و از همه جا می برد و به دنیا می پیوندد و سخت برده آن می شود.

و کافی است که روش پیامبر خدا را سرمشق خویش قرار دهی و او سرمشق توست در بی ارزشی دنیا و رسوائیها و بدیهایش و بهمین جهت این دنیا از وی گرفته شد و برای دیگران مهیا گردید؛ از پستان دنیا وی را جدا ساختند و از زخارف و زیبائیهای آن کنار رفت.

و اگر بخواهی نفر دوم موسی کلیم الله را معرفی کنم آنجا که فرمود: «پروردگارا هر چه از نیکی به من عطا کنی نیاز مندم» به خدا سوگند آن روز موسی غیر از

و باطل را با منطق محکوم کنید.

نکته چهارم اینکه: سرمایه اسلام و مسلمین در هر زمان اتحاد و هماهنگی است، سعی کنیم نیروها را پراکنده نکنیم و هر روز با انگ های مختلف افراد را کنار نزنیم، آنوقت چه کسی می ماند؟! بخصوص در بین روحانیون نباید این مسائل باشد، امروز اگر خدای نکرده این انقلاب شکست بخورد، مردم نمی گویند این قشر از روحانیون خوب بودند آن قشر بد، به همه بدبین می شوند. هیچ کس نباید انتظار داشته باشد که فقط خودش بر جامعه حاکم شود، اگر بنا باشد هر کس بگوید فقط فکر من! کارها درست نمی شود.

قرص نانی که بخورد از خدا نخواست زیرا وی مدتی بود از گیاهان زمین استفاده می کرد، تا آنجا که در اثر لاغری سبزی گیاه از نازکی و درخشندگی پوست شکمش آشکار بود.

و اگر خواسته باشی سومین نفر داود - صلی الله علیه وسلم - صاحب «مزامیر» و قاری بهشتیان را غونه آورم، وی با دست خویش از لیف خرما زنبیل می یافت و به دوستان و رفقایش می گفت: کدامیک از شما می تواند برای من اینها را بفروشد و خود نیز از بهای آن قرص نان جوی تهیه کرده مصرف نماید.

و اگر بخواهی سرگذشت عیسی بن مریم را برایت باز گو کنم، او سنگ را بالش خویش قرار می داد. لباس خشن می پوشید، نان خشک می خورد، نان خورشش گرمسنگی، چراغ شبهایش ماه، مسکنش در زمستان مشرق و مغرب آفتاب و میوه و گل و گیاهش گیاهانی بود که زمین برای چارپایان می رویانید. نه همسری داشت که او را بفریبد و نه فرزندی که او را غمگین کند، نه ثروتی که او را بنخود مشغول دارد و نه طمعیکه خوارش سازد. مرکبش پاهایش و خادمش دستانش بود.

پس بر تو باد که از پیامبر پاک و پاکیزه ات - که درود خدا بر او و خاندانش باد - پیروی کنی! آنکه راه و رسمش سرمشقی است برای کسیکه تأسی جوید و الگویی است برای کسیکه الگو طلبد. و محبوبترین بندگان نزد خداوند کسی است که از پیامبرش سرمشق گیرد و قدم جای قدم او گذارد. آنحضرت بیش از حد اقل نیاز از دنیا استفاده نکرد و به آن تمایلی نشان نداد. پهلویش از همه لاغرتر و شکمش از همه گریسته تر بود، دنیا به وی عرضه شد اما از پذیرفتن آن امتناع ورزید، او از آنچه مبعوض خداوند است آگاهی داشت لذا خود نیز آنها را منفور می شمرد، هر آنچه خداوند آن را حقیر شمرده بود او نیز حقیر می دانست و آنچه را کوچک شمرده بود کوچک می دانست.

و اگر در ما چیزی جز محبت نسبت به آنچه مورد غضب خدا و رسول اوست و نیز بزرگداشت نسبت به آنچه خدا و رسولش آنرا کوچک شمرده اند نباشد، همین خود برای مخالفت ما با خدا و سرپیچی از فرمانش کافی است. پیامبر (ص) روی زمین [بدون فرش] می نشست و غذا می خورد، با تواضع همچون بندگان جلوس می کرد، با دست خویش کفش و لباس خود را وصله می کرد، بر الاغ برهنه سوار می شد، و حتی فرد دیگری را پشت سرخویش سوار می نمود. روزی پرده ای را بر در اطاقش دید که در آن تصویرهایی بود، همسرش را صدا زد و گفت: آن را از نظرم پنهان کن: که هرگاه چشمم به آن می افتد به یاد دنیا و زرق و برقش می افتم، او با تمام قلب خویش از زرق و برق دنیا اعراض نمود و یاد آنرا در وجودش میراند، وی سخت علاقمند بود که زینتها و زیورهای دنیا از چشمش پنهان گردد، تا از آن لباس زیبایی تهیه نکند و آنرا قرارگاه همیشگی نداند و امید اقامت دائم در آن نداشته باشد؛ لذا آنرا از روحش بیرون راند و از قلبش دور ساخت و از چشمانش پنهان داشت. و اینچنین است که اگر کسی چیزی را منفور بداند، نگاه کردن و یادآوری آنرا هم منفور می شمارد.

در زندگی رسول خدا (ص) اموری است که ترا بر عیوب دنیا آگاه می کند: زیرا او و نزدیکانش در آن گرسنه بودند و با آنهمه مقامی که در پیشگاه خداوند داشت خداوند آلوده شدن به زینتهای دنیا را از وی دریغ فرمود. بنا بر این هر کس با عقل خویش باید بنگرد، که آیا خداوند با این کار، محمد (ص) را گرامی داشته و یا به وی اهانت نموده است؟! اگر کسی بگوید وی را تحقیر کرده که - به خدا سوگند - این دروغ محض است، و اگر بگوید او را گرامی داشته، باید بداند خداوند دیگران را گرامی نداشته چه اینکه دنیا را برای آنها گسترده و از مقربترین افراد خود دریغ داشته است. بنا بر این هر تاسی جوینده ای باید به این

فرستاده خداوند تأسی نماید و گام درجای گامهایش بگذارد و از هر دری او داخل شده داخل شود و اگر چنین نکنند از هلاکت ایمن نگردد. زیرا خداوند محمد(ص) را نشانه قیامت، بشارت دهنده بهشت، انذار کننده از کیفرها قرار داده است. او با شکم گرسنه از این جهان رفت و با سلامت روح و ایمان به سرای دیگر شتاف، وی سنگی را بر روی سنگی نهاد تا آندم که به راه خود رفت و دعوت حق را اجابت نمود، خداوند چه منت بزرگی بر ما گذاشته که چنین پیشوا و رهبری به ما عنایت فرموده تا راه او را پیوئیم.

به خدا سوگند اینقدر این لباس خود را وصله زدم که از وصله کننده آن شرم دارم؛ کسی به من گفت: چرا این لباس کهنه را بیرون نمی اندازی؟ گفتم: از من دور شو، صبحگاهان شیروان ستایش شوند^(۱).

(۱) كذلك من عظمت الدنيا في عينه وكبر موقعها في قلبه أثرها على الله فانقطع إليها وصار عبداً لها. وقد كان في رسول الله «ص» كاف لك في الأسوة، ودليل لك على ذم الدنيا وعيوبها، وكثرة مخازيها ومساوئها، إذ قبضت عنه أطرافها ووطئت لغيره أكنافها، وفطم عن رضاعها، وزوي عن زخارفها. وإن شئت ثنيت بموسى كلیم الله «ص» إذ يقول: «رب إني لما أنزلت إلي من خير فقير». والله ماسأله إلا خبزاً يأكله، لأنه كان يأكل بقلة الأرض. ولقد كانت خضرة البقل ترى من شفيف صفاق بطنه لهزاه وتشذب لحمه.

وإن شئت ثلثت بدادود «ص» صاحب المزامير، وقراء أهل الجنة، فلقد كان يعمل سفائف الخوص بيده ويقول لجلسائه: أيكم يكفيني بيعها؟ ويأكل قرص الشعير من ثمنها.

وإن شئت قلت في عيسى ابن مريم «ع»، فلقد كان يتوسد الحجر ويلبس الخشن، يأكل الجشب، وكان إدامه الجوع وسراجة بالليل القمر، وظلاله في الشتاء مشارق الأرض ومغاربها، وفاكته وريحانه ماتنبت الأرض للبهائم، ولم تكن له زوجة تفتنه، ولا ولد يحزنه، ولا مال يلفته، ولا طمع يذله، دابته رجلاه وخادمه يداه. فتأس بنبيك الأطيب الأطهر «ص»، فإن فيه أسوة لمن تأسى، وعزاء لمن تعزى. وأحب العباد إلى الله المتأسى بنبيه والمقتصر لأثره، قضم الدنيا قضمًا، ولم يعرها طرفاً، أهضم أهل الدنيا كشحاً، وأحمصهم من الدنيا بطناً، عرضت عليه الدنيا فأبى أن يقبلها، وعلم أن الله - سبحانه -

أبغض شيئاً فأبغضه، وحقّر شيئاً فحقّره، و لو لم يكن فينا إلاّ حبنا ما ابغض الله ورسوله و تعظيماً ما، صغّر الله ورسوله، لكفى به شقاقاً لله ومحادة عن أمر الله.

ولقد كان «ص» يأكل على الأرض، ويجلس جلسة العبد، ويخصف بيده نعله، ويرقع بيده ثوبه، ويركب الحمار العاري ويردف خلفه، ويكون الستر على باب بيته فتكون فيه التصاویر فيقول: يا فلانة - لإحدى أزواجه - غيبه عني، فإني إذا نظرت إليه ذكرت الدنيا وزخارفها، فأعرض عن الدنيا بقلبه، وأما ذكرها من نفسه وأحب أن تغيب زينتها عن عينه، لكيلا يتخذ منها رباشاً ولا يعتقدها قراراً، ولا يرجو فيها مقاماً، فأخرجها من النفس، وأشخصها عن القلب، وغيبها عن البصر. وكذلك من أبغض شيئاً أبغض أن ينظر إليه، وأن يذكر عنده.

ولقد كان في رسول الله «ص» ما يدلك على مساوي الدنيا وعيوبها، إذ جاع فيها مع خاصته، وزويت عنه زخارفها مع عظيم زلفته. فلينظر ناظر بعقله، أكرم الله محمداً «ص» بذلك أم أهانه؟ فإن قال: «أهانه» فقد كذب وأتى بالإفك العظيم. وإن قال: «أكرمه» فليعلم أن الله قد أهان غيره حيث بسط الدنيا له، وزواها عن أقرب الناس منه، فتأسى متأسى بنبيه واقتصر أثره، وولج مولجه، وإلا فلا يأمن الهلكة، فإن الله جعل محمداً «ص» علماً للساعة، ومبشراً بالجنة، ومنذراً بالعقوبة، خرج من الدنيا خميصاً، وورد الآخرة سليماً، لم يضع حجراً على حجر حتى مضى لسبيله، وأجاب داعي ربه. فما أعظم منة الله عندنا حين أنعم علينا به سلفاً نتبعه، وقائداً نطأ عقبه.

والله لقد رقعت مدرعتي هذه حتى استحيت من راقعها. ولقد قال لي قائل: ألا تنبذها عنك؟ فقلت: اضرب عني فعند الصباح يحمد القوم السرى. نهج البلاغه، فيض / ۵۰۵، لح / ۲۲۶، خطبه ۱۶۰. در متن این روایت کلمات زیر بدین معنی است: اسوه: با ضم و کسر - الگو، سرمشق. مخازی: جمع مخزاة - چیزی که از آوردن نام آن انسان شرمیگن است. مساوی: عیب ها. اکناف: جوانب و اطراف. زوی: گرفته شده. شفا الثوب شفاً و شفیفاً: لباس نازک و شفاف. صفاق: بر وزن کتاب - پوست شکم. هزال: لاغری. تشنّب: پراکندگی و آب شدن گوشت. مزامیر داود: وسیله ای که با آن زبور و سایر ادعیه خوانده می شد. سفائف: جمع سفیفه - بافته شده. خوص - با ضم خاء - برگهای خرما. جشب: غذای سفت و خشک که خوردن آن دشوار است. ظلال: جمع ظل - سایه بان، جایگاه. قضم: با گوشه دندان جویدن بطوریکه دهانش از آن چیز پر نشده و گوشتی که از آن نخورده. لم يعرها طرفاً: با

طبق برخی روایات پرده ای که در آن تصاویر بوده، بر در اطاق عایشه آویخته بوده. چنانچه در کنز العمال از ابن عساکر از عروه روایت شده که گفت: بر در اطاق عایشه پرده ای آویخته بود که به تصویرهایی مزین بود، پیامبر (ص) فرمود: «ای عایشه این پرده را بردار، زیرا هر وقت آنرا می بینم به یاد دنیا می افتم.»^(۱)

بجاست همه مسلمانان به ویژه کسی که خود را پیشوای مسلمانان قلمداد می کنند در این خطبه شریف دقت نمایند و در زندگی خویش از پیامبران بزرگوار و زندگی پیامبر اکرم (ص) سرمشق گیرند و فریب زیور و زینت دنیا را نخورند، تا خداوند متعال در کنار پیامبران و اولیای خویش از درجات بهشت به آنان عنایت فرماید.

۴۰ - باز در نهج البلاغه در خطبه قاصعه آمده است:

اگر خداوند تکبر و رزیدن را به کسی اجازه می داد، حتماً در مرحله نخست آنرا مخصوص پیامبران و اولیاء خود می ساخت، اما خداوند تکبر و خودبرتربینی را برای همه آنها متفور شمرده است و تواضع و فروتنی را بر ایشان پسندیده، آنها گونه های خود را بر زمین می گذاردند. و پرو بال خویش را برای مؤمنان می گسترانیدند و اشخاص مستضعفی بودند. خداوند آنان را با گرسنگی آزمایش نمود و به مشقت و ناراحتی مبتلا ساخت، با امور خوفناک امتحان کرد و با سختی ها و مشکلات خالص گردانید.

بنابراین بود و نبود و یا کم و زیاد بودن ثروت و اولاد را دلیل بر جهل خداوند

گوشه چشم نیز به وی نگاه نکرد چه رسد به اینکه آنرا مورد نظر قرار داده باشد. هضم: خالی بودن شکم از طعام. کشع: لکن خاصره به پائین. خصف النعل: کفش را وصله زد. ریاش: لباس فاخر اشخصها: آنرا دور کرد. مدرعه: لباسی پشمین. سرّی: حرکت در شب.

(۱) کنز العمال ۱۸۶/۷، حدیث ۱۸۶۰۴.

نسبت به موارد آزمایش؛ و امتحان در مواضع بی نیازی و قدرت مگیرید، زیرا خداوند سبحان فرموده است:

«آیا گمان می کنند مال و فرزندی که به آنان می بخشیم دلیل بر این است که به سرعت نیکی ها را برای آنها فراهم می آوریم؟ بلکه اینان حقیقت را در نمی یابند.»^(۱) همانا خداوند بندگان مستکبر خود را با اولیای خویش که در نظر آنها مستضعف و ناتوانند می آزماید.

همانا موسی بن عمران با برادرش بر فرعون وارد شدند؛ در حالی که لباسهای پشمین به تن داشتند و در دست هر کدام عصائی بود، با او شرط کردند - که اگر تسلیم فرمان پروردگار شود - حکومت و ملکش باقی بماند و عزت و قدرتش دوام یابد. اما او به اطرافیان خود گفت: آیا از این دو تعجب نمی کنید؟ که با من شرط می کنند بقاء عمر و دوام عزتم بستگی به خواسته آنها داشته باشد در حالی که خودشان فقر و بیچارگی از سر و رویشان می بارد، چرا دستنیدهای طلا به آنان داده نشده است؟!

این سخن را فرعون بمنظور بزرگ شمردن طلا و جمع آوری آن و تحقیر پشم و پوشیدن آن گفت، ولی اگر خدا می خواست به هنگام فرستادن پیامبران درهای گنجها و معادن طلا و باغهای خرم و سرسبز را برای آنان می گشود و اگر می خواست پرندگان آسمان و حیوانات وحشی زمین را همراه آنان گسیل می داشت، و اگر این کار را می کرد امتحان از میان می رفت و پاداش و جزایی در بین نبود و وعده ها و وعیدهای الهی بی فایده می گردید و برای پذیرندگان پاداش آزمودگان واجب نمی شد؛ و مؤمنان استحقاق ثواب نیکوکاران را نمی یافتند و اسماء و نامها بامعانی خود همراه نبودند. اما خداوند پیامبران خویش را از نظر عزم و اراده قوی و از نظر ظاهر فقیر و ضعیف قرار داد، ولی

(۱) مؤمنون (۲۳) / ۵۵ و ۵۶.

همراه با قناعتی که قلب ها و چشم را پر از بی نیازی می کرد هر چند ناداری
ظاهری آنان چشمها و گوشها را از ناراحتی مملو می ساخت^(۱).

۳ - در بحار از امالی صدوق به سند صحیح، از عیص بن قاسم آمده است که
گفت: به امام صادق، جعفر بن محمد (ع) عرض کردم: حدیثی که از پدر شما نقل
شده که فرمود: «هرگز پیامبر خدا (ص) از نان گندم سیر نخورد» صحیح است؟
فرمود:

(۱) فلو رخص الله في الكبر لاحد من عباده لرخص فيه لخاصة انبيائه وأوليائه، ولكنه - سبحانه -
كره إليهم التكابر، ورضي لهم التواضع، فألصقوا بالأرض خدودهم، وعفروا في التراب وجوههم،
وخفضوا أجنحتهم للمؤمنين، وكانوا أقواماً مستضعفين، وقد اختبرهم الله بالخمصة وابتلاهم بالمجهد،
وامتحنهم بالخاوف، ومخضهم بالمكاره. فلاتعتبروا الرضا او السخط بالمال والولد جهلاً بمواقع
الفتنة والاختبار، في مواضع الغنى والافتقار (الإقتارخ - ل)، وقد قال الله - سبحانه وتعالى
: «أحسبون أنما نغدّم به من مال وبنين + نسارع لهم في الخيرات، بل لا يشعرون.» فإن الله - سبحانه
- يختبر عباده المستكبرين في أنفسهم بأوليائه المستضعفين في أعينهم. ولقد دخل موسى بن عمران
ومعه أخوه هارون - عليهما السلام - على فرعون وعليهما مدارع الصوف وبأيديهما العصي، فشرط له
إن أسلم بقاء ملكه ودوام عزّه، فقال: «ألا تعجبون من هذين؟ يشرطان لي دوام العزّ وبقاء الملك وهما
بما ترون من حال الفقر والذل، فهلاً ألقى عليهما أساور من ذهب؟» إعظماً للذهب وجمعه واحتقاراً
للصوف ولبسه.

ولو أراد الله - سبحانه - لانبائه حيث بعثهم أن يفتح لهم كنوز الذهبان ومعادن العقيان ومقارس الجنان،
وأن يحشر معهم طير السماء ووحوش الأرض لفضل. ولو فعل لسقط البلاء، وبطل الجزاء واضمحلت
الأنباء، ولما وجب للقابليين أجور المبتلين، ولا استحق المؤمنون ثواب المحسنين، ولالزمت الأسماء
معانيها، ولكن الله - سبحانه - جعل رسله أولي قوة في عزائمهم وضعفة فيما ترى الأعين من
حالاتهم، مع قناعة تملأ القلوب والعيون غنى، وخصاصة تملأ الأبصار والأسماع أذى. نهج البلاغه،